

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

آیه شریفه‌ای که در قرآن راجع به حج است آن آیه معروفی است که می‌فرماید **فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا وَمَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ عَنِّيْ عَنِ الْعَالَمِيْنَ** ﴿آل عمران، ۹۷﴾ این آیه‌ای است که محوریت بحث روی آن قرار می‌گیرد؛ همان طوری که قبلاً صحبت شد متون مختلفی در این زمینه هست، ابتداءً به نظر رسید ترجیح دارد که همان متن لمعه چون یک متن پخته‌تری است محور این ابحاث باشد؛ ولی بعداً گفتیم همین متنی که مورد توجه قرار گرفته است متن بحث قرار گیرد چون خیلی در مسئله تفاوت نمی‌کند و چون این بالاخره به عنوان یک متن عملی نه به عنوان یک متن فقهی هست این بیشتر مورد توجه است و لیکن آنچه را که باید همیشه ما در نظر داشته باشیم این است که مجتهد و مستنبط در نگرش نسبت به مدارک همیشه باید به آن جهت کلی مطلب و مدرک توجه داشته باشد و بعداً می‌تواند جزئیات آن مسائل را استنباط و استخراج نماید روی همین قضیه بعضی آمدند متن برای بحث حج را عروه قرار دادند و من خیال می‌کنم، آن استقامتی که اقتضای یک بحث اجتهادی است آن گونه که باید و شاید در آن لحاظ نمی‌شود.

عروه و همین طور سایر تقریراتی که بر آن نوشته شده است مثل مستمسک و مستند و یا تقریرات مرحوم آملی؛ همه اینها علی‌کُلِّ حال مفید است؛ خود آنها هم در مقام بیان ادله، نقطه نظرات و کیفیت ورود و خروج خودشان را در آنجا مطرح کرده‌اند و آن نظرات خاصی که مورد توجه هر کدام است در آنجا ذکر شده است ولی مجتهد به عنوان یک کتاب مرجع و به عنوان یک کتاب مدرک باید به کتب اصلی مراجعه کند یعنی به آن کتبی که فقط جنبه فقهی و استدلالی نسبت به مدارک و احکام را مد نظر دارند؛ کتبی مثل قواعد یا مثلاً مبسوط شیخ یا مثل لمعه، شرایع و جواهر که جواهر فقه بسیار مبسوط است مثلاً خود صاحب جواهر هم متن شرایع را برای توضیح اختیار کرده‌اند این به جهت آن است که فقهاء سابق در کتب فقهی خودشان روی توجه آنها به خود نفس ادله بوده نه به بیان احکام، ممکن بود کتابی برای دستورالعمل و توضیح المسائل عوام هم نوشته شده باشد و آنها هم نوشته باشند در این جا کتاب بسیاری داریم مثل کتب شیخ بهایی و مجلسی و مرحوم علامه حلی در مسائلی که برای افراد دارند، یا شیخ انصاری و یا مثل سید یزدی؛ این کتب در مقام تکالیف ظاهریه و در مقام بیان

حکم ظاهر است منتهی از این نگرش به حکم ظاهر خب مجتهد باید به علل و ادله پی ببرد از این نظر اشکال ندارد، خب است که بفهمد دلیل مجتهدی که مثل سید بر این مطلب، از ادله چه بوده است یا اینکه مثلاً دلیل شیخ چه بوده است؛ اما این که بخواهد بر این اساس حرکت کند این ذهن را از توجه به آن کلیات فقه به مرتبه احکام ظاهری عملی تنزل می دهد و این خب نیست، یک فقیه باید کلیات را مد نظر قرار بدهد و بعد بیاید نسبت به احکام ظاهری و جزئیّه بخواهد اینها را منطبق بر آن مصادیق کند این روش آن قدرت و قوت علمی و احاطه بر مسائل را به ما می دهد، نه این که مطلب را مثل یک غذای آماده جلوی او بگذارند و او بردارد نگاه کند و ببیند که در این غذا نخود و لوبیا و چیزهای دیگر هست و بگوید خب این غذا از این درست شده است دیگر، نه، از اول مجتهد باید اینگونه باشد که به او بگویند آقا برو فلان غذا را درست کن! این خودش برود به ادله و مدارک مراجعه کند آن وقت بیاید مثل این غذا درست بکند، نه این که غذایی که جلوی اوست با قاشق بزند کنار و ببیند که این غذا چه موادی دارد، این روش فقیه را رشد نمی دهد و فکر و آن قوه استنباط را در انسان به آن حد لازم تقویت نمی کند! لذا ما برای رعایت سیره علماء کتاب مرحوم نائینی را ملاک قرار می دهیم ولی فقط به عنوان یک اشاره؛ و احتمال دارد که در حین بحث از این طریق خارج شویم و آن مسلک خودمان را در بحث در پیش گیریم؛ چه بسا ممکن است بعضی از این فروعات مقدم شوند و بعضی مؤخر شوند و خود رفقا در حین بحث مراجعه کرده و ببیند که این مسئله در کجای این مباحث قرار گرفته است علی کل حال من به نظرم رسید که در این بحثی که داریم ما از همان روش علما تخطی نکنیم و مطالب را به نحو کلی مد نظر بیاوریم، طبعاً وقتی که آن مطالب به نحو کلی مطرح شد آن وقت مصادیق و آن مسائل جزئیّه هم مطرح خواهد شد و مد نظر قرار خواهد گرفت.

تلمیذ: منظور شما از کلی چیست؟ کلیات که مختصری بیش نیست؟! و ممکن است همه کلیات در دو جلسه مطرح شده و مورد بحث قرار گیرند، لذا باید آنچه که متفرع بر کلیات است مورد بحث قرار گیرند!

استاد: ببینید آن چه را که ما نسبت به حج داریم این است که آن حج دارای احکامی است و دارای واجباتی است، دارای تروکی است و همین طور کفارات و امثال ذلک، عمره هم به همین نحو است خب حالا فرض کنید که ما یکدفعه بیاییم وارد این مسئله شویم که حاجی وقتی که می خواهد احرام ببندد آیا می تواند نذر کند یا نه؟ ما نباید این را الآن به عنوان یک مسئله مطرح کنیم بلکه باید وارد این مطلب شویم که حج یک همچنین مسئله ای است که این ارکان را دارد، این خصوصیات و این

جزئیات را دارد این محرمات را دارد و این سلسله اجزاء و شرایط را دارد؛ وقتی به عنوان کلی صحبت کردیم آن وقت در تحت این کلی، جزئیات هم داخل می‌شود؛ حالا فرض کنید که در بحث کلی احرام اگر می‌خواهد مطرح بشود این مطرح می‌شود که آیا خود میقات شرط است یا احرام محاذی با میقات هم اشکالی ندارد؟ آیا نذر از موطن مُجزی از میقات هست یا نیست؟ نه این که از اول، بحث را روی این بیاوریم که فردی که می‌خواهد از موطنش حرکت کند این می‌تواند نیت احرام بکند یا نمی‌تواند، این، مصداق برای آن مسأله کلی است.

ما روش بحث را روی خود آن اصولی که بر طبق آن اصول صحبت شده است و بر طبق آن کلیاتی که در روایات آمده و همین طور در کتب فقهی آمده و مدار بحث قرار گرفته‌اند، بر طبق آنها قرار می‌دهیم البته در ضمن آن مباحث کلی هم خواهی نخواهی فروعی که استنباط می‌شود خود آن فروع، مسائل عملی را هم بیان می‌کند و آن را هم ایجاد می‌کند؛ اما این که بخواهیم مثل عروءة حرکت کنیم که از اول، مسائل جزئی بخواهد گفته شود خیر، به نظر می‌رسد که بهتر آن است که همان روش شرایع و کتب مانند آن باشد که روش متقن تری است به جای پرداختن به مسائل جزئی... آخر عروءة و امثال ذلک را نوشته‌اند که در دست عوام قرار بدهند منتهی افراد آمده‌اند و حاشیه می‌زنند.

تلمیذ: مناسک آقای... هم همین جور است!

استاد: بله مناسک هم همین طور است!

تلمیذ: پس چرا شما می‌گوئید مناسک را ملاک بحث قرار می‌دهیم؟!

استاد: بله، حالا عرض می‌کنیم که چرا مناسک را مطرح کردیم.

تلمیذ: حتی اللّمْعة کذلک هی مکتوبة للعوام، و شرح الشّهِید الثّانی کُتبت علی اللّمْعة الدمشقیة!

استاد: لا، اللّمْعة فیہ استدلال، فیہ انواع الأدلّة.

تلمیذ: الروضة و شروحها، کتبت علی اللّمْعة الدمشقیة... و أنتم تقصدون روضة الشّهِید الثّانی؟!

استاد: بله آن استدلالی که مرحوم شهید ثانی می‌کنند، آن ادله بیشتر مورد نظر است و لذا من از

آن اول نظرم روی تبصره بوده است، و تبصره مرحوم علامه بهتر است؛ آن فرقی که بین تبصره با حتی

لمعه و شهید اول هست این است که آنها مطالب را به نحو کلی تر گفته‌اند ولی لمعه خیلی جزئی است

و از لمعه، جزئی تر، عروءة می‌باشد که فقط در مقام بیان مسائل است و بس!

آن چه که مدنظر من است این است که یک فقیه قبل از این که بخواهد نظر فقیه دیگری را در

استنباط احکام ملاک برای مرجع قرار بدهد قبل از او باید خود به آن احکام برسد. مثلاً مرحوم سید در

باب غسل ارتماسی می‌گوید وقتی که شخص وارد آب می‌شود برای این که آن غسل ارتماسی محقق شود باید خودش را در آب یک تکانی بدهد که با آن تکان دادن در آب، جنبه تلبس به آن غسل ارتماسی محقق بشود، خب تکان دادن را از کجا آورده‌ای؟ کجای روایت داریم که خودتان را تکان بدهید؟! ایشان در مذاق خودش نتوانسته مسأله تلبس را حل کند که این تلبس به نفس نیت غسل ارتماسی ولو داخل ماء محقق می‌شود، وقتی که شخص داخل در آب است همان آن، نیت اغتسال ارتماسی کند فی الماء هو و اغتسل، تمام شد، حالا این که خودش را تکان بدهد این از کجا آمده است؟ یا این که مثلاً در باب احرام داریم شخص می‌تواند لباس احرام بپوشد و بعد، از آن فُندُق یا از آن بیت خودش یا از غرفه خودش به سمت میقات حرکت کند خب تا میقات مُحرم نیست و فقط لباس احرام را دارد، منتهی می‌گوید: در وقت لباس احرام حوله را این طوری تکان بدهد تا احرام محقق بشود، این تکان کجای روایت است؟ ما که تکان نداریم، اینها نفهمیدند که این نفس نیت احرام و این لبس برای ثوبین للإحرام به نفس نیت، تحقق پیدا می‌کند من این مندیلی که بر شانه و بر کتف خود دارم این مندیل را ثوب احرام قرار می‌دهم تمام شد، دیگر حالا تکان بدهم و این را این جوری باد بدهیم و دوباره روی خودمان بیاندازیم، التفات می‌کنید!

این مطلب منظور من است که انسان نباید این چیزها را ملاک و مدرک قرار بدهد اینها حرفهایی است که فقط ذوقیات است ما اول باید مسئله احرام را روی اصل مطرح کنیم آن وقت ببینیم بینیم که سید در اینجا گفته احرام را حرکت بدهید این گفته او بر چه مبنایی است؟ نه این که از اول ببینیم بینیم ایشان که در این جا این را گفته به چه دلیل بوده است؟ نباید از اول ذهن طالب و ذهن یک مجتهد به سمت فهم یک مجتهد دیگر حرکت کند این، یک جوری فهمیده است و آن، جور دیگری فهمیده است، هر دو هم ممکن است خاطی باشند و فهم مجتهد دلیل بر حق بودن گفتارشان نمی‌باشد؛ بله بعد از این که ما به این مسئله رسیدیم و مسئله احرام برای ما روشن شد و کیفیت تلبس به احرام را از لسان روایات و اذله به دست آوردیم حالا آن موقع می‌آییم فتاوی فقهای معروف را که در این زمینه دارای اختلاف هستند بررسی کرده و می‌بینیم چه مبنایی داشته است و می‌بینیم همه اینها سلیقه‌ای است و هیچ اصل ندارد این بر اساس فهم خودش، یک فهم عامیانه با خود گفته که: شخصی تا وقتی در آب است، وقتی داخل در تحت الماء است دلیلی وجود ندارد که غسل ارتماسی محقق شود، خب او نمی‌داند در غسل ارتماسی، نفس نیت برای ارتماس، مُحقق ارتماس تحت الماء است، دیگر تکان دادن یعنی چه؟ تو که این را تکان می‌دهی مگر از آب خارج می‌شوی؟ چه تکان بدهی چه تکان ندهی هر دو زیر آب هستی،

و فرقی که نکرده است! خب حالا چه تکان بدهی، چه آب بیاید بر تو بگذرد، هر دو یکی است! آیا این تکان دادن یعنی حالا من غسل کردم؟! التفات می کنید! اینها چیزهای من درآوری است که آقایان درآورده اند، این منظور بنده است، ما که نباید به من درآوری های آقایان نگاه کنیم، ما باید نگاه کنیم امام صادق چه گفته، حالا او از کلام حضرت با فهم خودش، با آن ملاکاتی که در ذهن خودش دارد این معنا را برداشت می کند آن وقت می آید این فهم خودش را به صورت یک دستورالعمل عملی نقل می کند می آید آن وقت، مسئله این است، آقایان هم برای استنباط خودشان می گویند: برو به عروۀ نگاه کن! عروۀ دیگر چیست؟ یعنی فعلاً بدبختی ما این شده است که هر کسی هر ایرادی دارد به او می گویند آقا برو ببین صاحب عروۀ چه گفته است! مگر کلام صاحب عروۀ وحی است؟ که به کلام او استناد شود؟! او هم اشتباه کرده است، توضیح المسائل فلان آقا، فهم فلان آقا است، به من چه ربطی دارد؟ بله برای عوام اشکالی ندارند به عروۀ مراجعه کنند منتهی عوام عرب باید به عروۀ مراجعه کند و فارس به توضیح المسائل فارسی؛ اما برای اهل علم و برای مجتهد اصلاً عروۀ موضوعیتی ندارد که به آن مراجعه کند، مگر این که صرفاً به عنوان یک کمک و یک مساعدتی بخواهد به این کتاب نگاه کند.

این را من فقط خواستم که رفقا این مطلب را در نظر داشته باشند که الان و همین طور بعدها هیچ وقت این مطلب را از نظر دور نکنند، بله نسبت به کتابهای مهم تر مثلاً مسالک یا مدارک و آن کتب مفصل مثل جواهر، حدائق یا مثل مصباح الفقیه و امثال ذلک اینها کتبی است که انسان باید اینها را مدّ نظر قرار بدهد. نه دیگر مثل عروۀ و کتب مانند آن که مال عوام است.

تلمیذ: سیدنا، بنظرکم کیف یکون إخراج الکلیّات من الکتب بالنسبه الی الحاج؟! هل الأفضل أن نرجع الی الروایات و نستكشف المطالب الکلیّة الّتی طرحها الامام أو أنه لا، و نفعل كما فعل المحقّق صاحب الشرایع و فصلّ الاحکام تفصیلاً؟

استاد: لا هذا أحسن! لأنّ صاحب الوسائل علی اعتقاده و علی طریقه رتّب کتابه بهذا الترتیب و لكن هذا المحقّق یکون افضل منه بکثیر!

تلمیذ: هل لکم تقسیم خاص بالنسبة الی الحجّ و لو ورقة فی طریقه التقسیم؟!
استاد: ان شاء الله فی ذاکرتی شیء، سأرتبّه لكن فی هذا الاسبوع ظاهراً لیس لی مجال و ان شاء الله یوفّقنا...

تلمیذ: این کتب نیز، فهم استنباطی آنها از روایات و آیات می باشد؟!
استاد: ببینید آنها نیامدند برای عوام بنویسند آنها آمدند این کتاب را برای اهل علم نوشتند،

صاحب مدارک نیامده این کتاب را بنویسد که در دهات و در خانه های مردم برود، آمده مطلب را از آن بالا و از آن جهات فقهی و استدلالی خودش بحث کرده، ولی صاحب عروه آمده مسئله گفته است لیکن مسئله را عربی گفته است، یعنی هیچ فرقی بین عروه و توضیح المسائل نیست! شما یک عروه جلویتان بگذارید و یک توضیح المسائل آقای گلپایگانی را جلویتان بگذارید هیچ فرقی نمی کند. لذا می بینید آقای گلپایگانی برمی دارد آنجا حاشیه می زند؛ هیچ کدام اینها نیامدند، دلیل بیاورند مدرک ذکر کنند و مسئله گفتن برای افراد فرق می کند تا این که صاحب مدارک بیاید مطلبی را نقل کند و بگوید که لروایی خبر عبدالله بن سنان!

تلمیذ: طبق مبنائی که حضرت تعالی می فرماید اصلاً دیگر نباید درس خارج فقهی تشکیل بشود! و هر کسی به تنهایی باید اصول بخواند و روایت و آیات را ببیند و به استنباط پردازد! استاد: نه! بالاخره برای تطبیق این اصول باید یک روزی بیاید که آدم این اصول را منطبق کند، فقه، معنایش همین است، فقه یعنی بدانیم اصولی که تا به حال خوانده شده است را چطور بر روایات منطبق کنیم، چطور بر آیه قرآن منطبق کنیم،

مثلاً یکی از اشکالاتی که الان مطرح است این است که آیه شریفه می فرماید: *لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً* یعنی کسی که می تواند برود؛ در این جا استطاعت آمده است و در این جا ما باید ببینیم که آیه نظر به چه دارد، روایات در این جا چه گفته اند، آیا اطلاق آیه منافات با روایات دارد یا ندارد؟! این که بعضی از روایات راحله را حتماً برای استطاعت شرط کردند، آیا این شرط چه شرطی است؟ آیا شرط الزامی است یا نیست؟ آیا در این جا مسأله، مسأله، *مِنَّة علی العباد* است یا این که نه؟! برای کسی که می تواند و در یک وضعیت خاص دیگری هست و قدرت و اینها دارد، شاید مطلب تفاوت پیدا کند؛ ببینید یک آیه است ولی از کیفیت اطلاق ظهورات و جمع بین ادله و اینها در کجا باید صحبت شود؟ بالاخره باید یک بحثی باشد و این مطالب در آن جا صحبت شود و از آن بحث، آن افرادی که در آن جا هستند من حیث المجموع کیفیت ورود و خروج و استحصال نتیجه را نسبت به کل مسائل یاد بگیرند.

تلمیذ: تقریباً مثل فهم مُدرّس؟!

استاد: نه! مدرّس فقط به عنوان دلیل است، مدرّس و آن کسی که بحث می کند فقط دلیل است ممکن است که خود آن افراد به مطالب جدیدتری برسند البته فهم مدرّس در این قضیه خیلی دخالت دارد، یک فهم خشکی که هیچی سرش نمی شود و فقط روی یک مسأله تمرکز می کند، تعبد می کند و

وقتی که در دو روایت گیر کرد یک روایت را کنار می‌زند و می‌گوید: إذا فتخیر و بعد می‌آید آن آیه ر با این تقیید می‌زند؛ این یک فهم است! یک فهم هم می‌آید بین دو روایت را کاملاً جمع می‌کند، حدود و ثغور هر کدام را بیان می‌کند و تنافی را از بین می‌رود، اینها دو فهم است؛ بلکه درست است نه این که این طور نیست، ولی صحبت در این است که بحث خارج یک بحثی است که شخص وقتی در این بحث، شرکت می‌کند باید نظر خودش را نسبت به آن مورد بحث باید تمام ببیند حالا یا با کمک آن فردی که دارد بحث می‌کند یا با مطالعات اضافه خودش و این طور نباید باشد که فقط یک مسأله مورد نظر قرار بگیرد، مطالب مختلف را باید ببیند کتب مختلف را ببیند، شاید یک مطلبی به نظر یکی رسیده، در همین بحث، همین چندی پیش بود که ما رفتیم و چند روزی در بحث آقای صافی شرکت کردیم که ایشان اتفاقاً حج را می‌گفتند و ورقه‌های آن بحث هم تا مدتی بود، دیگر الان نیست آن جا ایشان داشت صحبت می‌کرد حرفش هم درست بود یک بنده خدایی رفته بود یک روایتی دیده بود و آورده بود که اصلاً ربطی به مسئله نداشت آمده بود به ایشان گفته بود و ایشان گفته بود: بله! چه بسا اتفاق می‌افتد و ایشان خیلی هم از او تجلیل کرد، ایشان خیلی خوشحال شد که یکی رفته و روایات را دیده... البته روایت به طور کلی اجنبی از مقام بود، من همان جا برداشتم یک صفحه نوشتم و این را به پسر ایشان دادم و گفتم بروید بدهید به حاج آقا بگویند این قضیه اشتباه است بعد ایشان آمده فرمایش گفته آقای فلانی آمد حرف را رد کرده و حق با ایشان است؛ بابا این که رفته آورده؛ دلیل بر این نیست که تایید کنی و مثلاً بپذیری! حالا اتفاقاً طلبه بی‌سوادی هم بود و از صحبتها و حرفهای او مشخص بود.

خلاصه؛ مطلب این است که در این بحث، آن شخصی که بحث می‌کند طبعاً نظرات خودش را می‌آید مطرح می‌کند و ورود و خروج منطبق با ذهن خودش را می‌آید مطرح می‌کند و الا معنا ندارد که شخصی فکر خاصی داشته باشد و بعداً قضیه سر از جای دیگری بخواند دریاورد ولی صحبت در این است که خصوصیت بحث خارج مخصوصاً مسأله فقه این است که آن چه را که انسان از قواعد کلیه چه فقهیه چه اصولیه، آن چه را که در نظر دارد و به دست آورده است برای استخراج احکامی که از نصوص باید این احکام دربیاید او را به کار بگیرد، هر چه می‌خواهد باشد، برائت می‌خواهد باشد استصحاب باشد، قاعده لا ضرر می‌خواهد باشد، قاعده لاتعداد باشد هر چه را که می‌خواهد باشد بیاید آنها را برای آن مورد خاص به کار بگیرد تا بتواند این مطلب را ثابت می‌کند، چه بسا استنباطی که برای شخص حاصل می‌شود آن استنباط نباشد؛ افرادی که سابق در بحثها شرکت می‌کردند اینها نظرات فقهی خودشان را پای عروه می‌نوشتند و می‌آمدند این طور نیست که انسان بیاد و بماند و صبر کند که تا ببیند

که سالهای دیگر چه خواهد شد! انسان در هر موردی باید نسبت به آن نظری که به فهمش می‌رسد بایست کاملاً حول و حوش قضیه را استقصاء کند تا این که بهتر بتواند به نتیجه برسد، و خب البته در این جا هم خود کیفیت مباحثه فرق می‌کند مثلاً بحثهایی که می‌گویند اگر پنجاه سال بحث کند افرادی که به آن بحث هستند اینها خب شاید به نتیجه نرسند یا مثلاً مرحوم فشارکی وقتی که سه سال بحث می‌کرد شاگردان او مجتهد بودند اینها کیفیت بکارگیری و نحوه ورود و خروج در بحث است و همین طور رعایت نکات و بزنگاه‌های مسأله، که چه نحوه انسان می‌تواند یک حکم را از نصوص استخراج کند؛ اینها مطالبی است که موجب اختلاف بین افراد است و الا خب آدم بلند شود و بیاید به جای این بحثها توضیح المسائل بخواند و اینگونه درس‌ها، درس خارج نیست، درس خارج و بحث خارج این است که انسان فرض می‌کند که هیچ فقیهی تا به حال بعد از ائمه نیامده و السلام نامه تمام، نه شیخی آمده نه علامه آمده، ما هستیم و این روایات و آیات و از کتاب الهی ما می‌خواهیم استنباط کنیم.

این مسأله باید مورد نظر باشد، بله در راستای این قضیه خب انسان از فهم بقیه هم کمک می‌گیرد فلان آقا که فلان مطلب را گفته لعل این که او به یک دلیلی دسترسی پیدا کرده و ما اطلاع نداشتیم، اتفاق می‌افتد، این همه کتب وجود دارد و حالا کی می‌تواند به همه این مسائل برسد.

و یا اینکه به قول مرحوم آقا می‌فرمودند: ما در درس آقا شیخ حسین حلی می‌رفتیم - چون ایشان خیرات را پیش مرحوم حلی خوانده بودند - می‌فرمودند: گاهی اوقات می‌شد که مرحوم آقا شیخ حسین برای استدلال در یک مورد در خیرات از نکاح دلیل می‌آورد یعنی یک روایتی که در نکاح آمده است و اصلاً خود همان صاحب وسایل به فکرش هم نمی‌رسید که این روایت ممکن است مثلاً در باب متاجر و خیرات مورد استفاده قرار بگیرد، چه به دلالت تضمینی یا به دلالت مطابقیه ایشان می‌آمد مثلاً یک همچنین استدلالی را می‌کرد و خب آدم اصلاً تعجب می‌کرد که چطور این تبحر این قدر وجود داشته باشد که ناظر به این مسأله باشد، اینها چیزهایی است که باید من حیث المجموع برای انسان به دست بیاید تا این که بتواند استفاده کند، شما ممکن است یک کتاب فقهی مثل جهاد یا صلاة را تمام کنید و دیگر احتیاجی به چیز دیگر ندارید؟ در بحث خارج، این نیست که انسان فقط بیاید مسئله بگوید و مطلب را بیان کند بلکه این است که الان که امام علیه السلام در میان ما نیست ما چطور از کلام امام صادق حکم را در بیاوریم، این باید فقط مد نظر باشد، خب البته انسان به افراد دیگر به متون دیگر برای آشنائی با کیفیت فهم آنها هم، اشکال ندارد مراجعه می‌کند، مخصوصاً این که اگر افراد، افراد متمایزی باشند. علی کل حال این مسئله هست؛

بحث ما دیگر روی این کیفیت است و آن را هم مدّ نظر قرار می دهیم و لکن ما به متون کلی نظر داریم و نه این که فقط به مسائل و خصوصیات و جزئیات.

تلمیذ: سیدنا! فی المسائل الحقوقیة ای قانون المدنی و الفقه المدنی، کأنه المکلّف غیر موجود و الکوّن لیس فیہ مکلّف، و فی الأبواب الجزئیة لایتعرضون للمکلّف بل یتعرضون للفكرة مع شروطها و تعریفها و لوازمها الذاتیه و السمهوری کذا یبحث فی المسائل و کما تفضلون أنه آخر للعمر و أوسع.

استاد: نعم نعم

بسیاری از مسائل و احکام جزئیة ای را که شما می بیند و احکام همه اینها سلیقه ای است، اصلاً هیچ وجود خارجی ندارد سلیقه اش اقتضا کرده که مثلاً... همه اینها سلیقه ای است اصلاً هیچ اصلی در خارج ندارد هیچ چیزی در خارج نیست، حالا در این حج می رسم، همین مسأله انطباق شانه با بیت، اصلاً ما چیزی در روایات نداریم، این یکی.

تلمیذ: این مطلبی که شما فرمودید من منظورم همین بود که متن را گفتید که فرقی نمی کند، این را حتی به قدمای هم سرایت بدهیم یعنی فرض بکنیم که اصلاً هیچ مجتهدی نبوده، هیچ استنباطی نبوده و مثلاً ما اولین هستیم، منظورم همین بود؛ بعد آن وقت یک بار فکر می کردم و با دوستان صحبت بود که چرا الان اجتهاد این قدر فاصله افتاده و دیر شده؟! علتش این بود که اقوال متعدد شده یعنی آنها تأثیر گذاشتند

استاد: بله مثلاً به جای این که به اصل پردازند و قتش را دارد به حرفهای این و آن می گذرانند، حرف هم که یکی دو تا نیست!

تلمیذ: منتهی، مطلب این است که امام علیه السّلام باز این روایات را برای مجتهد بیان نکرده است؟!

استاد: نه، امام حکم الله را گفته است.

تلمیذ: خوب برای کی بیان کرده است؟!

استاد: برای هر کسی که هست.

تلمیذ: خوب او مجتهد نیست که بخواهد این طور بفهمد؟! یعنی این گونه می خواهم عرض کنم

که فهم خودمان را نسبت به روایات، فهم عرفی قرار بدهیم؟ یا فهم استنباطی قرار بدهیم؟

استاد: ببینید ما آن را که مقصود و منظور امام است به میزان سعه و جودی خودمان باید برسیم،

امام علیه السّلام مطالب را مختلف بیان کرده است، مثلاً راجع به امام رضا داریم که حضرت راجع به

قضیه غذای اکل از چیز کفار و مسیحیان و اهل کتاب، در آنجا حضرت می فرمایند: خب نظر تو چیست؟ راوی یک حرفی می زند، بعد حضرت می خندند و هیچ جوابی نمی دهند، چرا جواب نمی دهند؟! بعضی می گویند خب تقیه بوده، ولی بعضی این را می فهمند که حضرت نظرشان این است اما نمی خواهند بگویند، حضرت فقط می خندند، روایت مذکور راجع به قضیه نکاح با اهل کتاب یا اکل و مآکله با اهل کتاب است در آنجا هست، حالا خودتان مراجعه کنید، آن طور که یادم است حضرت تبسم می کنند؛ و می گویند: اینها چه می گویند؟ می گوید: نزدشان اشکال ندارد.

تلمیذ: الروایة فی طهارة الانسان؟!!

استاد: در قضیه این آیه است که نسخ شد «ولا تنكحوا المشركات حتی يؤمنن» راجع به آیه نکاح است، بعد راوی می گوید که خُب این نسخ شد؟! حضرت نمی گویند بله یا نه فقط می خندند، خب چرا می خندند این قضیه چیست؟ حالا این جا است که آن شخص جوابش را می گیرد و می رود ولی ما که در آن جا نبودیم، ما که از خصوصیات مقام اطلاع نداریم زیرا ما که پیش امام رضا نبودیم که ببینیم حضرت چگونه با او صحبت کردند و جواب گفتند، یک قضیه اتفاق افتاده و حضرت هم حکم را بیان کردند که به صورت سکوت یا به صورت جواب، حالا آن جواب به دست ما که رسیده، شده مجمل؛ این جا است که مجتهد باید از این اجمال حکم را در بیاورد و آلا فرض کنید که اگر شما پیش امام صادق باشید و حضرت یک حکم را بیان کند خب صبح تا شب ممکن است شما ده تا فرع از یک مسئله سؤال کنی و حضرت هم ده تا را جواب بگوید، درست شد، خب، دیگر پیش امام صادق بودن اجتهاد لازم ندارد خود حضرت دارد می گوید؛ اجتهاد این است که مطالبی را که امام علیه السلام به صورت احکام و مسائل می فرماید مجتهد می آید این احکام و مسائل را با آن اندوخته ذهنی که دارد ولو این که امام در مدینه است و راوی در کوفه است مثل یونس بن عبدالرحمن، امام رضا علیه السلام می فرماید وقتی شخصی از حضرت سوال می کند حضرت می فرماید: ارجع الی یونس، چرا؟ به خاطر این که یونس یک مطالبی در ذهن دارد، روایاتی در ذهن دارد مقداری را دارد، مقداری را هم از امام نشنیده، مگر شخصی که پیش امام صادق است از اول کتاب صلاه تا آخر کتاب دیات را از امام صادق شنیده، کی یک همچنین چیزی شنیده؟ کدام راوی آمده از امام این همه سؤال کند؟! هان، پس این قضیه علینا بالقاء الاصول وعلیکم باستنباط الفروع برای چه آمده است؟!!

تلمیذ: راجع به یونس، امام علیه السلام می فرماید: فَأَنَّهُ ثَقَّةٌ؟!!

استاد: بله، أحسنَت این ثَقَّةٌ یعنی مجتهدٌ.

تلمیذ: ثقة یعنی دروغ نمی گوید؟!

استاد: دروغ، نه، بلکه مجتهد هم هست، نه این که فقط دروغ نمی گوید و الا آن بقال ماست بند هم دروغ نمی گوید، آن هم که دارد در بازار پارچه می فروشد او هم دروغ نمی گوید، منظور امام دروغ نگفتن نیست همه دروغ نمی گویند من دروغ نمی گویم مگر اینکه آدم معاندی باشد و بیاید به امام دروغ ببندد فرض این است که امام می گوید مجتهد است، زکریا بن آدم مجتهد ثقة تقی ورع، کذا و کذا و الا به صرف این که دو تا روایت از امام شنیده آیا امام می تواند افراد را به او ارجاع بدهند؟ گرچه ثقة باشد گرچه راست و صادق باشد؟ باید فقیه باشد باید احکام در دستش باشد بتواند آن فروع را بر آن کلیات تطبیق بدهد، این از کجا پیدا می شود؟ از احاطه، هم احاطه داشته باشد نسبت به فقه، احاطه داشته باشد نسبت به مسائل اخلاقی، احاطه داشته باشد نسبت به مسائل اجتماعی و من حیث المجموع اطلاع بر روایات ائمه داشته باشد تا بتواند ارجاع بدهد، لذا افراد هم مختلف هستند محمد بن ابی عمیر کجا؟ یونس کجا؟ محمد بن مسلم کجا که از همه اینها بالاتر است؟ یا ابان و امثال ذلک، افرادی که اینها قوی هستند و قدرت در استخراج دارند؛ روایات ائمه علیهم السلام فقط روایاتی نبوده که چیز کنند مگر این همه روایات نداریم که می فرمایند: إن هذا و اشباهه یُعرف من کتاب الله، یعنی بروید اجتهاد کنید، این روایت یعنی اجتهاد کنید، ان هذا و... یعنی چه؟ یعنی همه را حتماً ما باید به شما بگوییم؟! خب این اجتهاد را که باید بکنند؟! آن دوغ فروشی که آمده از امام صادق سوال می کند اجتهاد کند؟! هیچ وقت حضرت به او نمی گویند تو برو.

تلمیذ: بر چه مبنائی اجتهاد می کند آن که فقط اصول خوانده؟

استاد: حضرت می گوید ما گفتیم ارجعوا الی رواة احادیثنا، باید بروید پیش آنها، همه مردم که نیامدند پیش امام صادق پای درس حضرت، می گویند بروید پیش آنهايي که آمدند در این مدینه و سالها در این مسجد مدینه پای درس من نشستند و من گفتم و اینها برایشان فهم پیدا شده است اگر یک جا از من مسأله ای در دست نیست آنها می توانند استخراج کنند.

تلمیذ: من این را می خواهم عرض بکنم: که این فهم خیلی راحت بدست می آید یعنی با یکید

یعنی با مقدار ممارست با امام و با کلمات امام، می تواند راحت به دست بیاید!

استاد: نخیر آقا جان! همچنین راحت هم نیست، اگر راحت به دست می آمد...

تلمیذ: مگر چقدر روایت شنیدند؟ مگر چقدر در خدمت امام بودند؟

استاد: سالها بوده اند!

تلمیذ: آنّ محمد بن مسلم کان کثیر الروایة عن الامام علیه السّلام!

استاد: سی هزار روایت نقل کردند...

تلمیذ:؟

استاد: حضرت به هر کسی که این حرف را نمی‌زند!

تلمیذ: در روایات داریم که حضرت فرمودند: أفت للناس! یعنی فتوا بده!

استاد: راجع به یونس و راجع به افراد دیگر این مطلب را بیان کرده‌اند! و در یک مورد داریم که

فرموده‌اند: قوله قولی، حضرت به هر کسی که نمی‌گوید قوله قولی، بله خیلی از افراد خب‌اند، همه شیعیان امام هستند، اگر همه شیعیان [به این درجه] هستند پس این اختلافات از کجا آمده است.

بله این مسئله هست که اجتهاد الان سخت تر از اجتهاد آن موقع است، بله این مسئله است، آن

موقع امام بودند یکی را می‌فرستادند سؤال می‌کردند ولی الآن دیگر این نیست. اجتهاد الان خیلی مشکل تر است و خیلی احاطه بیشتری می‌خواهد و فروع مسائل بیشتر شده است. ابواب متاجری که الان هست، این مسائل مستحدثه، کجا در آن زمان بوده است؟ آن زمان اثری از اینها نبوده است.

تلمیذ: منظور من هم این نبود که آن فهم را لازم ندارد بلکه آن فهمی که آن زمان حاکم بوده و به

اجتهاد می‌رسیده و منظور امام و منویات امام را می‌فهمیده است آن فهم الان بر حوزه آن حاکم نیست.

استاد: خب بله، آن به خاطر این است که اصل و اساس و روش اصلاً به طور کلی تغییر کرده

است و آن دیدگاه عوض شده است و سیر بحثها همه، سیر بحث‌هایی است که آن به این جا انسان را نمی‌رساند.

شما ببینید دو تا فقیه، یکی می‌آید فتوا می‌دهد بر این که همان عرفات کفایت می‌کند «و الحج

عرفة، من ادرك العرفة فقد ادرك الحج» یکی این است خب این بر یک اساس است، روایاتی را بیان

کرده که گفته‌اند: «من ادرك العرفة فقد ادرك الحج» یک فقیه دیگر مثل آقای صافی می‌گوید نه، کسی

که مشعر را درک نکند حج او باطل است باید انجام بدهد هم ادراک عرفه لازم است هم ادراک مشعر

لازم است. خب ایشان نظرشان این است. چرا؟ به خاطر این که روایات راجع به مشعر به نحوی است

که استفاده رکنیت از آنها می‌شود.

حالا آن که گفته «من ادرك العرفة ادرك الحج» آن هم بر دو قسم است: یکی همین که خشک

آمده نگاه کرده، و قبول کرده یکی رفته فهمیده که چرا «من ادرك العرفة فقد ادرك الحج» آن دومی در

حوزه نیست آن کسی که قضیه را بفهمد و عرفه را درک کند و بداند که چرا امام فرموده است: «من

ادرك العرفة فقد ادرك الحج» آن سیر حوزه به این کیفیت نیست، این را قبول داریم و خب باید این مطالب را در جای دیگری به دست آورد.